

مثل بران نفس و خواری و سوختن و طبع فاسد مردم در وقت
 اودقت نبات در کارها و کسل و حجب راحت که نشناخته
 از همه عادات باشد و تکلیف ظاهر از ظلم بر او و رضا بقضایح
 در نفس و اهل استقامت و مصاحبه ارشتم و قدف و ننگ تا
 از این ششماره عار از ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج بیگنا
 چون سایر امراض برقع سبب باشد و آن بر تنفس نفس در شب
 اخیال و اندوه و تحریک غضب بر تدبیر است لایق چون غضب
 در افراد انسانی هرگز است و چون ناقص باشد تحریک تنویر
 چون تنفس از سبب سر برزند و تدبیر لایق آفریننده که در در
 یاب فی صبر با کسی که از خواری و این باشد ملازم است و تعقل
 با کسی که در شتم و استخفاف او مبالغه کند نافع و باین بیان
 نزدیک است آنچه منقول است که منصور بن نوح را که در عهد خویش
 والی مالک حرامسان بود و جمع مفاصل روی نمود که مظهر
 از زمان زبان اعتراف بجزای علاج آن گشته و ندو بر قصور از تدبیر
 آن عارضه اقرار نمودند رای ارکان دولت بران قرار یافت که

با هم زکریا درازی که راز از آن تو این علاج و اصلاح مزاج بود شربت
 نمایند کسی با حضار او فرستاده چون بخوار قلزم برسد از
 زکریا سفینه تماشایی نمود تا او دوست و یاری بسته در شتی بود
 چون از دریا عبور کرده پیا پیا در سید انواع تدبیرات لایق
 و تصرفات فایده بعمل آورد و بجهت اتم از سبب تدبیر بر بدف
 المقصود نیاید **عظم** از نفسا سر تکلیف صغیر از زود و عین ایدام
 خشکی سنبوره بعد از آن باد است و گفت هر چند معالجات
 نمودم نفع بدان نرسید شد اکنون تدبیر نفسانه مانده اگر از راه
 این کجای حاصل کرده نباشد و الا یا هر که خواهد بود پس این شاه را نشنا
 بگام برود و مقرر نمود که در یکی در نیاید و بعد از آنکه حرارت تمام در
 بدن او شد مشتعل شد با کله دی کشیده در برابر او اندود باغ
 فشن زبان جشاد و گفت تو ز موهی که مراد است و بانی بسته
 دردی با غدا زنده و با مات چندین فرسخ راه چار و ندرن
 حال همین کاره از تو انتقام خواهم کشید با شاه را لایق غضب
 اشتغال آیت من اختیار از جای بر حسب محمد زکریا در حال